

تحلیل نقش و جایگاه نهادهای قدرت در ماجراهی خروج تارابی

دکتر فرانک جهانگرد*

استاد یار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چکیده

در پاره‌های از پژوهشها درباره تاریخ‌نگاری جوینی با استناد به جهت‌گیری جوینی در ذکر خروج تارابی این نتیجه به دست آمده که جوینی در نوشتن این اثر حامی مغولان بوده است. این پژوهش می‌خواهد به این پرسش پاسخ دهد که آیا می‌توان حمایت جوینی از مغولان را صرفاً از جهت‌گیری او در ماجراهی خروج تارابی استنباط کرد. اگر بتوان برای این حمایت، دلایل دیگری یافت، آیا وجه حمایت جوینی از مغولان مخدوش خواهد شد؟ برای یافتن پاسخ این پرسش‌ها، نخست باید دید آیا این حمایت ممکن است از لحاظ تاریخی و سیاسی مبنی بر دلایل دیگری باشد؟ به این منظور لازم است نهادهای قدرت را در زمان خروج تارابی شناخت. یکی از نهادهای اصلی قدرت در این دوره مغولان هستند. آنها پس از استقرار دو دسته شدنند: دسته نخست معتقد بودند طبق یاسا باید شهرها را ویران کرد و مردمان را کشت. دسته دوم اعتقاد به حفظ شهرها و مردمان و گرفتن مالیات داشتند. بین ایرانیان نیز، دست کم دو نهاد قدرت دیده می‌شود: بزرگان بخارا و عوام. از نهادهای قدرت مذهبی نیز آلبرهان، محبوبیان، صوفیه و خلیفه عباسی اهمیت دارند. پس از قدرت یافتن تارابی و شورش علیه بزرگان بخارا، دسته اخیر به گرایش غالب مغول نزدیک و با آنها همدست شدند و بر تارابی غلبه کردند؛ سپس بر سر اداره بخارا بین دو نهاد قدرت مغول اختلاف افتاد. سرانجام اوکتای قاآن حکم بر ابقاء بخارا داد. بنابراین به‌اجمال می‌توان گفت پس از خروج تارابی شاهد غلبه گرایش دوم مغولان، محبوبیان، بزرگان و اشراف بخارا را هستیم.

واژه‌های کلیدی: داستان تارابی در تاریخ جهانگشا، موازنۀ قدرت در حملۀ مغولان، جایگاه نهادهای قدرت در جنگها، تحلیل تاریخ جهانگشا جوینی.

تاریخ دریافت: ۹۷/۱۰/۱۹ تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۲/۲۹

* نویسنده مسئول fjahangard@yahoo.com

مقدمه

در تاریخ جهانگشای جوینی بلافصله پس از «ذکر استخلاص بخارا»، «ذکر خروج تارابی» آمده است. چنگیزخان (دوره حکومت: ۶۰۶-۶۲۴ ه.ق) در سال ۶۱۶ ه. ق. بخارا را تصرف کرد؛ اما خروج تارابی در سال ۶۳۶ ه.ق. یعنی بیست سال پس از آن در زمان جانشین چنگیز، اوکتای قاآن (دوره حکومت: ۶۲۴-۶۳۹ ه.ق) اتفاق افتاد؛ با این حال این رویداد در تاریخ جهانگشای جوینی خارج از توالی زمانی و بلافصله پس از فتح بخارا آمده است. در این فاصله بیست ساله، چنانکه جوینی روایت می‌کند، بخارای ویران به عمارت و آبادانی رو نهاد و در مسیر پیشرفت و ترقی قرار گرفت و «عرضه آن مستقر کبار و کرام و مجمع خاص و عام گشت» (جوینی، ۱۳۸۵: ۸۴/۱). با خروج تارابی، ناگاه سیر بازسازی بخارا متوقف شد و این شهر دوباره در خطر ویرانی و نابودی قرار گرفت.

تارابی، آن‌طورکه جوینی می‌نویسد، غربال‌بندی از اهالی تاراب بخارا بود که دعوی پریداری کرد و در لباس اهل خرقه خروج کرد. عوام دور او گرد آمدند. از وی کراماتی سر زد. خواص نیز به او گرایش یافته‌اند. شمس‌الدین محبوبی از فقیهان عصر نیز به‌دلیل رنجش و آزدگی از ائمه بخارا به وی پیوست. امرا و باسقاوان قصد کردند به بهانه دعوت وی به بخارا بر سر راه او را بکشند؛ اما بهنچار او را به بخارا آوردند و وی شهر را در دست گرفت و هوداران بیشتری یافت؛ تعدادی از بزرگان بخارا را کشت و جمعی نیز شهر را رها کردند و با مغولان در دفع وی همسو شدند و در دو نوبت با وی و پیروانش جنگیدند. در نخستین جنگ حدود ده هزار نفر از جمله تارابی و محبوبی کشته شدند. برادران تارابی، محمد و علی، جانشین وی شدند و در جنگ دیگر نیز حدود بیست هزار نفر کشته شدند (ر.ک. همان: ۱/۸۹-۹۰). آثار ویرانی و تباہی خروج تارابی مدت‌ها در بخارا باقی ماند.

«ذکر خروج تارابی» در دوره تأليف کتاب و دوره‌های نزدیک به آن، بدون تردید و پرسش و قضاؤت، خوانده و پذیرفته شده است. حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده (تأليف ۷۳۰ ه.ق) همان مطالب تاریخ جهانگشا را آورده است. خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی در جامع التواریخ (اوایل سده هشتم هجری) سخنی از قیام تارابی به میان نیاورده است. میرخواند در روضه الصفا (سده نهم قمری) و خواندمیر در

تحلیل نقش و جایگاه نهادهای قدرت در ماجراهی خروج تارابی

حبيب السير (سده دهم قمری) ماجرا را از تاریخ جهانگشای جوینی گرفته و نقل کرده‌اند.

در دوره معاصر، سعید نفیسی با برداشتی از مضمون ماجراهی تارابی، داستانی تاریخی با عنوان «غربال‌بند غیور» نوشته، در آن داستان، تارابی قهرمانی ملی است که علیه مغلولان قیام کرده است (نفیسی، ۱۳۳۴: ۳۶۵). به این شکل ماجرا از بافت تاریخی جدا شده و بندهای بافت و موقعیت آن گستته و در چارچوبی ادبی قرار گرفته است. این قرائت بر پایه یک دلالت تاریخی قرار دارد و می‌تواند بازتاب آرزوها و خواسته‌های قوم شکست خورده در قالب داستان تاریخی باشد.

اشپولر سخنان جوینی را پذیرفته و بر مبنای آن تارابی را طبیبی دانسته که ادعا کرده است با پریان ارتباط دارد و با پشتیبانی مردم بویژه دهقانان و پیشه‌وران تنگدست، توانسته است بر بخارا غلبه کند (ر.ک. اشپولر، ۱۳۵۱: ۲۴۱). بارتولد در ترکستان‌نامه، ماجراهی تارابی را بر پایه سخنان جوینی بازگو کرده و برای این جنبش وجهه مذهبی قائل شده که اعتقادات خرافی مردم، محمل شکل‌گیری و گسترش آن بوده است (ر.ک. بارتولد، ۱۳۵۳: ۹۸۵/۲). پس از او آژنده در مقاله «قیام تارابی»، وی را انقلابی‌ای دانسته که با انگیزه مذهبی علیه مغلولان قیام کرده است (ر.ک. آژنده، ۱۳۶۵: ۱۹). بیانی ذیل عنوان «مبارزات ملی در زیر لوای مهدیان دروغین»، عبارتهای جوینی را درباره قیام تارابی تقریباً بی‌کم‌وکاست آورده است (ر.ک. بیانی، ۱۳۷۱: ۵۲۸/۲). در مقاله دیگری نیز تارابی، قهرمانی ملی خوانده شده و جوینی به خیانت در تاریخ نویسی متهم شده است (ر.ک. دهقانیان و دری، ۱۳۹۰: ۱۷۴).

در پاره‌ای از پژوهش‌های معاصر، این بحث مطرح شده که تارابی علیه مغلولان قیام کرده و جوینی که در تاریخ جهانگشا وی را از عوام‌الناس دانسته و پیروان و طرفداران وی را جاہل و نادان و از عقل به دور خوانده در واقع یک عنصر ایرانی را فروگذاشته و از مغلولان طرفداری کرده است.

در مقاله «مطالعه خروج تارابی در بافت فرهنگی و اجتماعی» بر مشاغل تارابی یعنی غربال‌بندی و پریداری تأکید، و در کنار آن این پرسش مطرح شده است که چرا منابع تاریخی هم‌عصر یا نزدیک به عصر جوینی یا گفته‌های جوینی را تکرار کرده، و یا سخنی در این باره به میان نیاورده، و تحلیل دیگری از این ماجرا به دست نداده‌اند؛ اما

پژوهش‌های معاصر با طرح این مسئله، جوینی را به‌طرفداری از مغولان و خیانت در تاریخ‌نویسی متهم کرده‌اند؛ سپس با اشاره به اوضاع و احوال جامعه مقارن حمله مغول به‌اجمال به‌پاره‌ای از گرایش‌های سیاسی آن عهد اشاره شده که در شکل‌گیری نگرش جوینی به تارابی و قیام او نقش داشته است، به صورت گذرا اشاره شده است (ر.ک. جهانگرد، ۹۱۳۹۴: ۹).

در این مقاله برای یافتن پاسخ این سؤال، ساختار قدرت و نهادهای سیاسی تأثیرگذار آن دوران معرفی و تحلیل می‌شود؛ چرا که به‌نظر می‌رسد نگاه کاهاشگرایانه پاره‌ای از پژوهش‌های معاصر به نهادهای مؤثر سیاسی آن عهد سبب شده است ساختار قدرت در آن دوره تا حد دو نهاد قدرت، مغول و ایرانی کاسته شود و در نتیجه نفوی یکی به اثبات دیگری بینجامد و در نهایت به برداشتی نادرست از متن و قضاوتی ناصواب درباره تاریخ‌نویس متهی شود. توصیف ساختار قدرت، نکاتی را از جمله جایگاه تارابی، جوینی، محمود صاحب یلواج و روابط مغولها با یکدیگر و با ایرانیان و میزان تعلق جوینی به هر کدام را آشکار خواهد کرد و تحولات مهم را در ایجاد حوادث سرنوشت‌ساز سیاسی قرن هفتم در بخارا نشان خواهد داد و در بررسی لایه‌های پنهان متن، جایگاه جوینی و وابستگی‌های وی را آشکار خواهد ساخت.

البته این به معنای عدم حمایت جوینی از مغولان نیست. جایگاه وی در هرم قدرت در زمان مغولان قاعدتاً خودآگاهانه یا ناخودآگاه، ایدئولوژی و نگاه وی را تحت تأثیر قرار داده است این نکته ظریف در این میان نهفته است که صرف قضاوت جوینی درباره تارابی نمی‌تواند ما را به این نتیجه برساند که وی حامی مغولان و سرکوب‌کننده ایرانیان در مقابل آنها بوده است؛ چرا که این قضاوت ممکن است بر دلایل دیگری مبتنی باشد؛ در این صورت برای اثبات چنین ادعایی نیازمند به کارگیری روش تحقیق دقیقتر و نگاه مستندتری هستیم.

از سوی دیگر با اثبات این نکته نمی‌توان ادعایی برای یکسره ثقه‌دانستن مورخ و تعیین جایگاه متن و رسیدن به معنای قطعی کرد، بلکه در نظر داشتن این موارد می‌تواند نگاه ما را به این بخش از اثر عمیقتر و جامعتر کند.

توصیف ساختار قدرت در بخارا مقارن خروج تارابی

در فضای سیاسی آشوب‌زده قرن هفتم، اگر چه در نگاه اول، ایرانیان و مغولان رو به روی هم قرار دارند، هر کدام از این نهادهای قدرت در درون خود دسته‌بندیهای

تحلیل نقش و جایگاه نهادهای قدرت در ماجراهی خروج تارابی

سیاسی‌ای دارند که در مناسبات قدرت نقش عمدہ‌ای ایفا می‌کنند و در موقع لزوم به هم نزدیک می‌شوند.

نهادهای قدرت مغول

در دوره مورد بحث ظاهرًّا مغولان دارای وحدت روش و به یاسا معتقد هستند؛ اما عملاً در طبقات بالای آنها دو نهاد مهم و مؤثر سیاسی دیده می‌شود که در مواردی اختلافات کلی و عمیقی دارند. پیشینه شکل‌گیری و نمو این اختلافات به زمان چنگیزخان می‌رسد. چنگیزخان پس از غلبه بر سرزمینهای مجاور با کمک دو پسرش، جغتای و اوکتای، «یاسانامه بزرگ» را تدوین کرد. جغتای نسبت به دیگر شاهزادگان مغول با قوانین یاسا بیشتر آشنا بود و عملاً مجری آن بهشمار می‌آمد؛ از این روی چنگیز به وی لقب «محافظ یاسا» داده بود (ر.ک. اشپولر، ۱۳۷۴: ۳۷۳). از جمله قوانین یاسا بی‌توجهی به حیات شهری و منع مغولان از زندگی در شهرها بود. بر همین مبنای مغولان در حمله به ایران و چین، شهرهای زیادی را ویران کردند و شهرنشینان بسیاری را کشتند. با اینکه این مسئله آشکارا در یاسا آمده است، مغولان در خلال تصرف و ویرانی شهرها و کشتار مردم با موانعی روبرو شدند که آنها را در اجرای کامل این بند یاسا دچار تردید کرد^۲. از پیامدهای ویرانی شهرها، نابودی اقتصاد و صنایع مربوط به تولید ابزارهای جنگی بود. مغولان پیشتر نیازهای خود را از طریق بازرگانان برطرف می‌کردند؛ بهمین دلیل بازرگانان نزد آنان جایگاه و احترام قابل توجهی داشتند. قتل عام مردم نیز کمبود نیروی کارآمد جنگی را در پی داشت؛ مواردی که مغولان را در ادامه جهانگشایی با مشکل روبرو می‌ساخت.

چنگیزخان ابتدا به آسیای مرکزی حمله کرد و چین شمالی را به تصرف درآورد و به این شکل با ایران همسایه شد. مغولان در چین با پدیده زندگی شهری روبرو شدند. همان‌طور که اشاره شد بر طبق یاسا باید شهرها به‌طور کامل نابود می‌شدند؛ اما نیاز فراوان مغولان به ابزار و آلات جنگی و پیشه‌وران ماهر^۳ و همچنین جوانانی که می‌توانستند به عنوان حشر^۴ خدمات جنگی به آنها ارائه کنند، مانع اجرای دقیق یاسا می‌شد. مغولان در مورد زنده نگهداشتن و به کار گرفتن دو دسته اخیر اتفاق نظر داشتند. چنگیزخان شخصاً معتقد بود افزون براین دو دسته، باید از بین بزرگانان و خردمندان هر قوم، افرادی را به عنوان مشاور برگزیند؛ هر چند بسیاری از نزدیکانش با وی مخالف

بودند. چنگیز از ابتدای رونق و روایی کارش، بازرگانانی را که به این سرزمین می‌رفتند، نزد خود می‌پذیرفت و از آنها اطلاعاتی درباره سرزمینهای دیگر بهدست می‌آورد. این اطلاعات در فتح ممالک چین و ایران به وی کمک بسیاری کرد. بازرگانان در دستگاه وی گاه به‌سمت مشاور و سفیر^۵ می‌رسیدند و معمولاً در جنگها وی را همراهی می‌کردند. این بازرگانان به رونق کسب و منافع شخصی و خانوادگی خود می‌اندیشیدند نه به حفظ منافع سیاسی کشورشان. چنگیز غلبه بر چین شمالی و قوم کیتات را مرهون به کارگیری اطلاعاتی است که از این راه به‌دست آورده بود (ر.ک. بیانی، ۱۳۸۹: ۲۳)؛ به‌همین دلیل وی بزرگان و خردمندان اقوام مختلف را نزد خود نگه می‌داشت. وی پس از فتح چین، یلوچوت سای (تولد: ۵۸۶ ه.ق)، حاکم شهر پکن در سال ۶۱۴ ه.ق، را به عنوان مشاور برگزید. یلوچوت سای به‌دلیل کینه‌ای که با پادشاهان کین داشت به خدمت چنگیز درآمد و به‌سبب دانش و تدبیر و کیاست، نزد وی موقعیت ممتازی یافت. اغلب مغولان حضور او را در کنار چنگیز برنمی‌تافتند؛ چرا که این شخص نه چنگجو بود و نه در ساخت ابزار چنگی مهارتی داشت (ر.ک. اقبال آشتیانی، ۱۳۷۶: ۷۶). یلوچوت سای توانست اندک‌اندک این اندیشه را در ذهن چنگیزخان جایگیر سازد که به‌جای ویرانی شهرها و کشتار مردم، شهرها را به‌همان شکل نگاه دارد و از مردم مالیات بگیرد.^۶ منافع اقتصادی چنگیزخان ایجاد می‌کرد به‌رغم تصريح یاسا و اصرار و پاشاری بسیاری از نزدیکانش در این موضوع تأمل و به آن تمایل پیدا کند؛ بدین‌سان بین مغولان دو گرایش به وجود آمد که هر کدام طرفداران جدی و پروپا قرصی داشت. در بین فرزندان چنگیزخان، جفتای اصرار داشت یاسا اجرا شود؛ شهرها نابود و شهرنشینان کشته شوند و اوکتای قaan خواهان حفظ شهرها و گرفتن مالیات بود. این دو دستگی سبب پیدایش دو نهاد قدرت بین مغولان شد که معمولاً پس از تصرف شهرها رو به روی هم قرار می‌گرفتند و بر سر ابقا یا نابودی شهرها و ساکنان آن با هم به گفتگو می‌نشستند یا به نزاع برمی‌خاستند. در اوایل حکومت ایلخانی و در ایام فرمانروایی شش ایلخان نخست، روح گرایش اول در سیاست مسلط بود (ر.ک. پتروشفسکی، ۱۳۶۶: ۴۶۵-۴۶۴). در دوره حکمرانی غازان (۶۹۴-۷۰۳ ه.ق.) تحت تأثیر وزیرش، خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی (۶۴۸-۶۹۶ ه.ق.) گرایش دوم غلبه یافت^۷ (ر.ک. بویل، ۱۳۸۹: ۱۸۶/۵).

تحلیل نقش و جایگاه نهادهای قدرت در ماجراهی خروج تارابی

ساختار قدرت و سیاست در ایران

مقارن حمله مغول، خوارزمشاهیان بر ایران حکومت می‌کردند. در بین آنان اختلافهایی ریشه دوانده بود که از ناسازگاری سلطان محمد و مادرش، ترکان خاتون، سرچشم می‌گرفت. ترکان خاتون همسر سلطان تکش بود و بدین سبب اعتباری داشت؛ اما از سوی دیگر انتساب او به ایل قدرتمندی که در تشییت قدرت خوارزمشاهیان تأثیر شایانی داشتند، اعتباری دوچندان به وی می‌بخشید و در نتیجه توان زیادی برای دخالت در کارهای مملکتی و حتی نظامی داشت. پس از درگذشت سلطان تکش و در زمان حکمرانی سلطان محمد به توصیه ترکان خاتون بسیاری از منسوبان وی مشاغل مهم درباری را بر عهده گرفتند و بدین‌سان نفوذ ترکان خاتون در دستگاه حکومت بیشتر شد. بدیهی است آنان پیشرفت خود را مرهون ترکان خاتون بودند و از وی حرف‌شنوی داشتند و رأی وی را همانند رای سلطان می‌دانستند و از هر دو به یکسان فرمانبرداری می‌کردند. بنابراین ترکان خاتون به موازات قدرت پرسش برای خود دستگاهی بهم زد و اداره خوارزم، مهمترین و معتبرترین شهر آن عهد را بر عهده گرفت. سیادت و تسلط او و منسوبانش در موارد بسیاری سلطان محمد را بر آن می‌داشت که مطابق میل آنها رفتار کند؛ نمونه بارز آن ماجراهای فرستادگان چنگیز به ایران و قتل آنها در اترار به دست غایرخان است. احتمالاً این امر مورد تصدیق سلطان محمد نبوده؛ اما نزدیکی غایرخان به ترکان خاتون، وی را به سکوت و حتی حمایت از غایرخان ناگزیر کرده است؛ مسئله‌ای که به حمله و لشکرکشی مغولان انجامید.

مردم ایران، خوارزمشاهیان و ایلهای ترک واپسیه به آنان را غاصبانی می‌دانستند که به طمع مال و ثروت به ایران حمله کرده‌اند. درنظر ایرانیان، خوارزمیان و مغولها هر دو بیگانه بودند که بر سر منافع اقتصادی می‌جنگیدند. از این گذشته، حتی اعتقاد داشتند خوارزمشاهیان شهرهای ایران را وطن خود نمی‌دانند و برای حفظ آنها با مغولان نخواهند جنگید. بخشی از این بدینی و بی‌اعتمادی مردم در نتیجه دشمنی خوارزمشاهیان با خلفای عباسی پدید آمده و شدت یافته و مردم را بیش از پیش به آنها بدگمان کرده بود.

در کنار نهادهای سیاسی، نهادهای دینی هم در ساختار قدرت نقش اساسی داشتند. مهمترین و عمده‌ترین نهاد قدرت دینی در دوره مورد بحث خلفای عباسی و صوفیان هستند.

خلفای عباسی

جایگاه خلفای عباسی از زمان خوارزمشاهیان در ایران تغییر عمدahای کرد. دشمنی و کینه بین خوارزمشاهیان و خلفای عباسی، که از زمان سلطان تکش آغاز شده بود در زمان سلطان محمد شدت یافت. با توجه به روند قدرت‌گیری خوارزمشاهیان، سیاست و رفتار آنها با خلافت عباسی به سه محور «تعظیم و تحبیب» (تکریم)، «تفتین و تهدید» و «تخاصم و تهاجم» تقسیم شده است (ر.ک. حسن زاده، ۱۳۹۲: ۱۴۰). حمله مغول در دوره سیاست تخاصم و تهاجم روی داد. جوینی دلایل این دشمنی را به تفصیل آورده است: نخست اینکه خلیفه به خانان قراختای به دفع سلطان محمد پیغام می‌داد و با همین مضمون به سلاطین غور بارها مکاتباتی فرستاده بود. زمانی که سلطان محمد به غزین رفت و خزاین آنها را تفتیش کرد، نامه‌های خلیفه را یافت. از سوی دیگر خلیفه فرمان داده بود در راه حج علم جلال الدین حسن را پیشتر از علم سلطان محمد ببرند. هم‌چنین خلیفه از سلطان محمد درخواست کرده بود جمعی از فدائیان را به نزد او بفرستد. خلیفه تعدادی از آنها را برای کشن امیر مکه فرستاد. فدائیان به اشتباه به جای امیر مکه برادر وی را کارد زدند. تعداد دیگری از این جماعت برای کشن اغلمش در عراق فرستاده شدند. اغلمش خود را از نزدیکان سلطان می‌دانست و قتل وی بر کدورتهای پیشین افزوود. سلطان که مرتبه خود را از آل بویه و سلاطین سلجوقی کمتر نمی‌دانست و ملک عراق را در حد سرزمینهای ایشان می‌دانست، رفتارهای خلیفه را تاب نیاورد و از ائمه ممالک خویش برای دفع وی و نصب امامی دیگر فتوخواست و اعلام کرد که سادات حسینی مستحق خلافت، و آل عباس خلافت را غصب کرده‌اند (ر.ک. جوینی، ۱۳۸۵: ۱۲۰/۲-۱۲۲). این دشمنی تا آنجا پیش رفت که هر کدام برای سرنگونی دیگری مجданه کوشیدند. حتی بعد به نظر نمی‌رسد خلیفه عباسی، الناصر لدین الله در حمله مغولان به سرزمین خوارزمشاهیان نقش داشته باشد. سلطان محمد خوارزمشاه نیز با فراخواندن و گردآوردن علماء در ماوراءالنهر^۸ و لشکرکشی به بغداد در صدد نابودی بغداد و سرنگونی خلفای عباسی برآمد؛ اما در میانه راه در حوالی

تحلیل نقش و جایگاه نهادهای قدرت در ماجراهی خروج تارابی

همدان دچار برف و کولاک گردید و بازگشت. سلطان محمد خوارزمشاه از حدود سال ۶۱۳ ه.ق نام خلیفه عباسی را از خطبه انداخت و به جای او سیدعلاءالملک ترمذی را خلیفه اعلام کرد، که نسبش به امام حسین (ع) می‌رسید و از سادات مشهور خراسان بود. این روند که تا سقوط خوارزمشاهیان ادامه یافت، خشم و نفرت مردم را علیه آنها برانگیخت.

سیاست کلی خوارزمشاهیان تضعیف قدرتهای مذهبی بود. سلطان محمد پس از استقرار حکومت خوارزمشاهی در سمرقند، دریافت علمای بزرگ با نفوذ و قدرت بسیار خود مردم را به شورش و قیام تحریک می‌کنند. وی با اینکه برای روحانیان احترام فراوانی قائل بود، پس از تسلط بر شهرها و ایالات تصمیم گرفت قدرت سیاسی آنان را تضعیف کند و مانع دخالت و نفوذ معنوی آنان در کار حکام و دست‌نشاندگان حکومت مرکزی شود. از جمله اقدامات وی در این زمینه تبعید شیخ‌الاسلامان معروف سمرقند به شهر نسا بود؛ کسانی که سرانجام، هنگام حمله مغول تارومار شدند و نفوذ اجتماعی خود را از دست دادند.

آل برهان (۶۳۸-۵۳۶)

۱۷



فصلنامه پژوهشی ادبی سال ۱۶، شماره ۲۶، زمستان ۱۳۹۸

برهانیان یا آل برهان از خاندانهای مؤثر و پرنفوذ بخارای آن عهد بودند که نسب به عمرین خطاب خلیفه دوم می‌کشانند و از دوران سلجوقی با حمایت سلجوقیان در بخارا به ریاست رسیدند و سیاست مادی و معنوی یافتند. آل برهان از لحاظ دینی و مذهبی، سنی حتفی و وابسته به خلفای عباسی و از لحاظ سیاسی وابسته و با جگزار قراختاییان بودند و عنوان «صدر» و «صدر جهان» داشتند و در عین پیروی از حکومت مرکزی، استقلال داخلی بخارا را حفظ کرده بودند.

سلطان محمد خوارزمشاه، زمانی که قصد داشت به بغداد حمله کند، صدر جهان و خانواده‌اش را به خوارزم تبعید کرد؛^۹ بدین‌سان جایگاه مذهبی و سیاسی این خاندان در بخارا از دست رفت و کینه‌ای در دل آنان نسبت به خوارزمشاهیان پدید آمد.

صوفیه

در پی سیاست تضعیف قدرتهای مذهبی، سلطان محمد تا جایی که امکان داشت به تضعیف صوفیان صاحب نفوذ پرداخت؛ به عنوان نمونه می‌توان به ماجراهی مهاجرت

خانواده مولانا از بلخ به قونیه و هم‌چنین ماجراهی قتل صوفی جوان شیخ مجdal الدین بغدادی در سال ۶۱۳ هـ ق اشاره کرد. ماجراهی اخیر سبب بروز اختلافات چشمگیری بین سلطان محمد و ترکان خاتون شد که گفته می‌شود به این صوفی جوان ارادت داشت.^{۱۰}

خروج تارابی

تارابی در چنین وضعیتی خروج کرد؛ پس از اینکه هوادارانی پیدا کرد و قدرت یافت، شمس الدین محبوی نیز سبب تعصیتی که او را با ائمه بخارا بوده است، اضافت علت آن احمق شد و بهزمرة معتقدان او ملحق (درک. جوینی، ۱۳۸۵: ۱/ ۸۶). با پیوستن محبوی به جنبش تارابی، بخشی از خلأهای فکری این جنبش مانند بینش سیاسی، آگاهی اجتماعی، شناسایی طبقات جامعه، جایگاه و پایگاه مذهبی برطرف شد و مشروعیت یافت. با قدرت یافتن او نهاد سیاسی جدیدی پدید آمد که اگر پامی گرفت و تقویت می‌شد، می‌توانست تهدید جدی‌ای برای دیگر نهادهای قدرت باشد. محبوی «گفت این جاهل را که پدرم روایت کرده است و در کتابی نوشته که از تاراب بخارا صاحب دولتی که جهان را مستخلص کند، ظاهر خواهد شد و علامات این سخن را نشان داده و آن آثار در تو پیداست» (همان‌جا). این سخنان ریشه‌های ارتباط تارابی با عالم غیب را قوت بخشید و مردم شکست‌خورده و نالمید را به دور تارابی گرد آورد. «جاهل از عقل دور، بدین دمدمه بیشتر مغور شد و این آوازه با حکم منجمان موافق افتاد و روزبه روز جمعیت زیادت می‌شد و تمامت شهر و روستاق روی بدو نهادند و آثار فتنه و آشوب پدید آمد» (همان‌جا) مغلول بر آن شدند که او را بفریبند؛ به تاراب نزد وی رفتند؛ او را به بخارا بردند با این نیت که در راه او را به قتل برسانند؛ اما در میانه مسیر، تارابی به هدف آنها پی برد؛ آنها را تهدید کرد و خود را از خطر مرگ رهانید. پس از اینکه تارابی به بخارا آمد، «صدور و اکابر و معارف شهر را طلب داشت. سرور صدور بلک دهر برهان الدین سلاله خاندان برهانی و بقیه دودمان صدر جهانی او را سبب آنک از عقل و فضل هیچ خلاف نداشت، خلافت داد و شمس محبوی را به صدری موسوم کرد» (همان: ۸۸/۱). همان‌طور که بیان شد با تشدید اختلافهای خوارزمشاهیان و خلفای عباسی، سلطان محمد، سید علاء‌الملک ترمذی را خلیفه معرفی کرد؛ چرا که خلافت را حق سادات حسینی می‌دانست، نه بنی عباس. تارابی بر خلاف سلطان محمد، برهان الدین از خاندان آل برهان را خلیفه خواند و مقام ازدست‌رفته آل برهان را تا

تحلیل نقش و جایگاه نهادهای قدرت در ماجراهی خروج تارابی

اندازه‌ای به آنان بازگرداند. آل برهان پیش از این، هم مقام سیاسی داشتند و هم مقام مذهبی؛ بدین‌سان بخشنی از قدرت آنها تأیید شد؛ اما پایگاه سیاسی آنها به محبویان واگذار شد. تارابی خود را سلطان خواند و «آن آدینه خطبه سلطنت بهنام او خوانند» (همان‌جا). وی پیروانش را برای جنگ با مخالفان برانگیخت: «نماز شامی برخاست و روی به مردم آورد و گفت ای مردان حق توقف و انتظار چیست. دنیا را از بی‌دینان پاک می‌باید کرد. هر کس را آنچه میسر است از سلاح و ساز یا عصا و چوبی معد کرده روی به کار آورد» (همان: ۸۷/۱).

نهادهای قدرت و تارابی

پس از فتح بخارا دو نهاد قدرت مغول، که پیشتر درباره آنها سخن رفت، روبروی یکدیگر ایستادند؛ با مسئله نابودی بخارا یا حفظ آن زیرنظر مغولان. در پایان بهباقی آن رأی دادند و توشا باسقاق به شنگنگی بخارا برگزیده شد و بعدها محمود صاحب یلواج، مشاور چنگیز در فتح ایران به عنوان حاکم بخارا آن شهر را معمور و آبادان ساخت.

پس از خروج تارابی اوضاع را به پیچیدگی نهاد. چنگیزخان در زمان حیاتش ممالک زیر فرمان خود را به چهار بخش تقسیم، و هر بخش یا اولوس را به یکی از پسران خود واگذار کرد.^{۱۱} از آنجا که اوکتای قaan جانشین چنگیز انتخاب شده بود، کوچکترین اولوس بهوی واگذار شد. بخارا در زمرة اولوس جفتای بهشمار می‌آمد و همان‌طور که اشاره شد، جفتای معتقد بود یاسا باید بی‌چون و چرا اجرا شود. از سوی دیگر خروج تارابی در زمان امپراتوری اوکتای قaan اتفاق افتاد. در بین سرکردگان مغول، اوکتای قaan و منگوقاآن، طرفدار ایجاد حکومت مقتدر خان و احیای نیروهای تولیدی نابود شده و نزدیکی با سران فئودال و اقوام مغلوب و فرمانبردار بودند (ر.ک. بایمت اف، ۱۳۸۳: ۱۴۹). محمود یلواج نیز هوادار آنها بود.

جوینی شرح ماجرا را این چنین آورده است: پس از شکست تارابی «مغولان دندان انتقام تیز کرده و دهان حرص گشاده که بار دیگر دستی زنیم و کامی برانیم و خلائق را حطب تنور بلا سازیم و اموال و اولاد ایشان را غنیمت گیریم. خود فضل ربانی و لطف یزدانی عاقبت فتنه را به دست شفقت محمود چون نامش محمود گردانید و طالع آن شهر را باز مسعود. چون او بر سید ایشان را از قتل و نهبه زجر و منع کرد و گفت سبب مفسدی چند، چندین هزار خلق را چگونه توان کشت و شهری را که چندین مدت

جهد رفته است تا روی به عمارت نهاده به واسطه جاهلی چگونه نیست توان کرد. پس از الحاح و مبالغت و لجاج بر آن قرار نهاد که این حالت به خدمت قانون عرضه دارند بر آن جملت که فرمان باشد به اتمام رسانند و بعد از آن ایلچیان بفرستاد و سعی‌های بلیغ نمود تا از آن زلت که امکان عفو ممکن نبود تجاوز فرمود و بر حیات ایشان ابقا کرد و اثر آن اجتهاد محمود و مشکور شد» (جوینی، ۱۳۸۵، ۹۰/۱).

این نزاع بین دو نهاد قدرت سیاسی مغول تا زمان قوییلای قaan و جانشینان او ادامه یافت؛ پس از آن گرایش به زندگی شهری به صورت گفتمان مسلط درآمد.

با این توضیحات پیداست که نهادهای قدرت هر کدام به شکلی تارابی را معارض خود می‌دیدند و از جانب وی احساس خطر می‌کردند. بنابراین هر کدام به گونه‌ای تلاش کردند با وی به مخالفت برخیزند و وی را از بین ببرند یا تضعیف کنند در حالی که پیش از این، هر کدام از آنها که به گونه‌ای در برابر تارابی ایستاده بودند، شکست خورده و باعث تقویت نهضت وی شده بودند. امرا و باسقاقان برای مشورت با محمود صاحب یلواج در دفع تارابی، رسولی به خجدد نزد وی فرستادند. بر سبیل تبرک و تقرب نزد تارابی به تاراب رفتند و او را به بخارا دعوت کردند تا شهر نیز به قدم وی آراسته شود. در حالی که قصد داشتند در میانه راه وی را تیرباران کنند. تارابی که متوجه نقشه مغولان شد به سرکرده آنان گفت از اندیشه بد بازگرد و گرنه بفرمایم تا چشم جهان بینت را بی‌واسطه دست آدمیزاد بیرون کنند. (ر.ک. جوینی، ۱۳۸۵: ۸۷/۱). مغولان که خود نیز به اجنه اعتقاد داشتند، یقین پیدا کردند که او با اجنه ارتباط دارد و پنداشتند که اجنه او را از نیت آنها آگاه کرده‌اند. بنابراین بی‌آنکه به او تعرضی بررسانند، او را به بخارا آوردند. در واقع بی‌اینکه به تارابی آسیبی بررسانند، زمینه را برای رشد و فعالیت وی در بخارا فراهم آورdenد. تارابی بی‌دغدغه به همراهی مغولان وارد بخارا شد. در بخارا نیز امرا و اکابر و صدور در اکرام و اعزاز او مبالغت کردند در حالی که قصد داشتند در فرصتی او را بکشند. تارابی از نیت آنها اطلاع یافت؛ بر اسی نشست و به تل با حفص رسید. چون او را بر تل با حفص یافتند، عوام پنداشتند که از وی کرامتی سر زده، اعتقادشان در وی بیشتر شد (ر.ک. همان‌جا). بنابراین بزرگان بخارا نیز نه تنها در نابودکردن وی ناکام ماندند، بلکه سبب شدند اعتقاد مردم در حق وی قویتر گردد؛ بدین‌سان تارابی قدرت سیاسی را در بخارا در دست گرفت و خلیفه و

تحلیل نقش و جایگاه نهادهای قدرت در ماجرای خروج تارابی

صدر و سلطان تعیین کرد و دستور داد خطبه را بهنام وی بخوانند. بزرگان بخارا در برابر شورش و حاکمیت عوام احساس خطر کردند و با مغولان در دفع خطر تارابی همراه شدند. «اما و صدور که آیت فرار برخوانده بودند در کرمینه جمع شدند و مغولان را که در آن حدود بودند، جمع کردند و آنچه میسر شد از جوانب ترتیب ساختند و روی به شهر نهادند» (همان: ۸۹/۱).

بین تارابی و مخالفانش جنگی درگرفت. «در تصاعیف آن بادی سخت برخاست و خاک چنان انگیخته شد که یکدیگر را نمی دیدند. لشکر خصمان پنداشتند که کرامات تارابی است. همه دست باز کشیدند و روی به انهزام باز پس نهادند و لشکر تارابی روی بر پشت ایشان آوردند و اهالی رساتیق از دیههای خویش با بیل و تبر روی بدیشان نهادند و هر کس را از آن جماعت که می یافتد خاصه عمال و متصرفان را می گرفتند و به تبر سر نرم می کردند و تا به کرمینه برفتند و قرب ده هزار مرد کشته شد» (همانجا). هواداران تارابی این توفان را از کرامات وی پنداشتند. برپاکردن توفان در جنگ برای ایرانیان، شناخته شده بود. در شاهنامه نیز در داستان کاموس کشانی به آن اشاره شده است.^{۱۲} مغولان نیز معتقد بودند گروهی از جادوگران می توانند در جنگ، برف و باران مصنوعی ایجاد کنند به این صورت که در جبهه های جنگ، هرگاه علامت شکست ظاهر می شد، جادوگران دست به کار می شدند و باران می طلبیدند و طوفان به راه می انداشتند و دشمن را به عقب نشینی مجبور می کردند. مغولان این هنر را «یای»^{۱۳} و «جدامیشی» می خواندند (ر.ک. بیانی، ۱۳۷۰: ۲۱/۱). مغولان در جنگ با ختاییان این خدعا را به کار گرفتند (ر.ک. جوینی، ۱۳۸۵: ۱۵۲/۱).

در این جنگ تارابی و محبوبی کشته شدند؛ اما پیروان آنان گفتند تارابی غیبت کرده است و تا ظهر دوباره او دو برادرش، علی و محمد، جانشین او خواهند بود. این دو نفر نیز در جنگ بعدی با مغولان کشته شدند؛ بدینسان قدرت جدید تارابی از میان رفت.

وضعیت نهادهای قدرت پس از دفع تارابی

پس از دفع شورش تارابی، نهادهای همسو دوباره جدا شدند و وجوده تضاد آنها بر جسته شد. بارزترین تضادها بین دو نهاد قدرت مغول نمود پیدا کرد. نهاد نخست بر عقیده خود پافشاری کرد که بخارا باید با خاک یکسان، و اموال و اولاد بخاراییان

به غنیمت برده شود: «مغولان دندان انتقام تیز کرده و دهان حرص گشاده که بار دیگر دستی بزیم و کامی برانیم و خلائق را حطب تنور بلا سازیم و اموال و اولاد ایشان را غنیمت گیریم» (جوینی، ۱۳۸۵: ۹۰/۱). نهاد دوم به همراه محمود یلواج در پی حفظ و صیانت بخارا بود. نزاع آنها به نتیجه نرسید و در نهایت «بعد از الحاح و مبالغت و لجاج بر آن قرار نهاد که این حالت به خدمت قاآن عرضه دارند بر آن جملت که فرمان باشد به اتمام رسانند و بعد از آن ایلچیان بفرستاد و سعیهای بلیغ نمود تا از آن زلت که امکان عفو ممکن نبود تجاوز فرمود و بر حیات ایشان ابقا کرد و اثر آن اجتهاد محمود و مشکور شد... خود فضل ریانی و لطف یزدانی عاقبت فتنه را به دست شفقت محمود چون نامش محمود گردانید و طالع آن شهر را باز مسعود. چون او بر سید ایشان را از قتل و نهباً زجر و منع کرد و گفت سبب مفسدی چند، چندین هزار خلق را چگونه توان کشت و شهری را که چندین مدت جهد رفته است تا روی به عمارت نهاده به واسطه جاهلی چگونه نیست توان کرد» (همانجا).

پس از ماجراهای تارابی، محمود صاحب یلواج به حاشیه رانده شد. «وی از نخستین روزهای حکومتداری خود به ضدیت با سیاستهای خان مغول، جغتای پرداخت. خان اولوس، جغتای، همواره مترصد فرصتی مناسب بود تا نایب قاآن بزرگ - محمود یلواج - را از صحنه سیاست دور سازد؛ اما محمود یلواج در مقابل تمامی اقدامات و دسایس وی پایداری نشان می‌داد. پس از انتشار و گسترش قیام محمود تارابی، جغتای توانست یلواج از میدان سیاست بهدر کند» (بایمتاف، ۱۳۸۳: ۱۵۱). با استقرار قدرت جدید تارابی، فقیه حنفی، محمد بن احمد محبوبی به جای فقیهان حنفی برهانی، پیشوای حنیفان ماوراءالنهر شد و پس از آن، سلسه فقیهان محبوبی ریاست و رهبری مردم را عهده‌دار شدند (ر.ک. دایرۀ معارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۴: ۳۸۳). صدرهای آل برهان بعدها با مغولان سازش کردند و از طرف آنها بر سر مقام خویش بازپس فرستاده شدند و تا آخر عمر حکومت ایلخانی در راس حکومت بخارا قرار گرفتند (ر.ک. بیانی، ۱۳۷۰: ۸۲/۱).

نتیجه‌گیری

لازمه درک صحیح متنهای تاریخی- ادبی توجه به بافت برونمنتی و داده‌های تاریخی است. در پاره‌ای از پژوهش‌هایی که درباره تاریخ جهانگشا و تاریخ‌نگاری جوینی شده، این نتیجه به دست آمده که جوینی در نوشتن این اثر بویژه در ذکر خروج تارابی حامی

تحلیل نقش و جایگاه نهادهای قدرت در ماجراخ خروج تارابی

مغولان بوده؛ چرا که از تارابی انتقاد کرده است. در فرایند رسیدن به چنین نتیجه‌ای در این دوره تنها دو جریان سیاسی مغول و ایرانی مدنظر قرار گرفته؛ در این صورت تارابی که ایرانی است رو به روی مغولان قرار دارد و جوینی که از وی حمایت نکرده، ناگزیر حامی مغولان پنداشته شده است. چنین قضاوتی، بدون توجه به بافت برون‌منی، کاهشگرایانه و سهل‌انگارانه به نظر می‌رسد. کاهشگرایانه به این دلیل، که نهادهای قدرت را به دو نهاد ایرانی و مغول فرومی‌کاهد و سهل‌انگارانه به این دلیل، که اساساً این پرسش نادیده گرفته می‌شود که چرا بزرگان بخارا نه تنها با تارابی همراه نشدنند بلکه در دفع وی کوشیدند و حتی برای سرکوب وی مغولان را به یاری گرفتند. برای پاسخ به این پرسش‌ها لازم است وضعیت نهادهای قدرت در آن دوران بررسی، و جایگاه هر کدام از آنها در این برهه تاریخی درنظر گرفته شود. مغولان اگر چه «یک قوم» مهاجم صحراء‌گرد، چادرنشین و ناآشنا با نظام اداری بودند، پس از حمله به ممالک غربی سرزمین خود و فتح ممالک همجوار با نظامهای اداری و مدنی آشنا شدند. در بین مغولان روش و طرز فکر واحدی برای رویارویی با ممالک تحت تصرف، حفظ یا نابودی آنها وجود نداشت. آنان پس از پیروزی و استقرار به دو دسته تقسیم شدند: دسته نخست معتقد بودند باید براساس یاسا شهرها را ویران کرد و مردمان را کشت. در برابر آنها دسته دوم اعتقاد داشتند باید شهرها و مردمان حفظ شوند و از آنها مالیات گرفته شود. در بین ایرانیان نیز در ماجراخ خروج تارابی، دست‌کم دو گرایش رو به روی هم قرار دارند: بزرگان بخارا و گروهی که جوینی آنها را عوام می‌خوانند. بزرگان بخارا در ماجراخ تارابی ناگزیر شهر را ترک می‌کنند و به گرایش نخست مغولان نزدیک می‌شوند و از آنها برای دفع تارابی یاری می‌خواهند. عوام نیز غالب دور تارابی گرد می‌آیند و خانه‌های بزرگان را غارت می‌کنند؛ اما در بین جریانهای سیاسی تأثیرگذار در این دوره، نمی‌توان از نهادهای قدرت مذهبی و دینی و نفوذ آنها غافل شد بویژه که ماجراخ تارابی صبغه دینی پررنگی دارد. آل برها، محبوبیان، صوفیه، خلیفه عباسی از نهادهای قدرت مذهبی در این دوره بهشمار می‌آیند. با وجود این جریانهای متعدد و موازی می‌توان ذکر خروج تارابی را این‌گونه نگریست: قیام تارابی، رویارویی دو گرایش سیاسی مغول، رویارویی عوام بخارا و بزرگان و اشراف آن شهر و رویارویی آل برها و محبوبیان بود. پیش از خروج تارابی در فاصله بیست سال پس از حمله

مغولان به بخارا و تصرف این شهر تا خروج تارابی گرایشها و جریانهای قدرت در بخارا به نوعی تعادل رسیده بودند. خروج تارابی این تعادل را برهم زد؛ به گونه‌ای که پاره‌ای از این جریانها برای بقا ناچار شدند به یکدیگر نزدیک و با هم متحد شوند. بزرگان بخارا که ایرانی و دفاع حفظ و بقای بخارا بودند به گرایش غالب مغولها نزدیک شدند و با همراهی و همپشتی آنها توانستند بر تارابی غلبه کنند. خروج تارابی و پیامدهای آن، کفایت گرایش غالب مغولان را که در پی حفظ شهرها و بویژه بخارا بود، زیر سؤال برد؛ چرا که محمود صاحب یلواج به تهایی نتوانست بخارا را اداره کند. بنابراین باز هم بر سر اداره بخارا بین دو گرایش سیاسی مغول چالش سختی درگرفت؛ چالشی که می‌توانست به ازین رفتنهای بخارا منجر شود. با خاموش شدن فتنه تارابی آرامش به بخارا بازگشت؛ اما تداوم آن در گرو توافق مغولان برای اداره شهر به دست گرایش نخست بود که با تلاش محمود صاحب یلواج و با حکم او کتابی قaan این اتفاق افتاد.

آلبرهان، که از زمان سلطان محمد خوارزمشاه تضعیف شده بودند، سقوط کردند و محبوبیان سیادت را در دست گرفتند. بنابراین آنچه جوینی بیان می‌کند بر پایه اطلاعات دقیق وی از دسته‌بندیها و نهادهای قدرت آن عهد است. دعای خیر او در حق محمود صاحب یلواج، صفاتی که به مردم بخارا نسبت می‌دهد، تهدیدی که از جانب تارابی و یارانش احساس می‌کند با علم و اطلاع از این اوضاع، و به همین دلیل است که تاریخ‌نویسان هم عصر یا نزدیک به عصر او سخنانش را بی‌کم و کاست پذیرفته، و تکرار کرده‌اند بی‌اینکه تحلیلی دیگر و برداشتی دیگر عرضه کنند.

توصیف این موارد به این معنا نیست که جوینی حامی مغولان و قدرت نبوده است، بلکه نشانده‌نده این است که آنچه درباره تارابی و خروج او گفته شده است نمی‌تواند دلیل محکم و مستدلی بر حمایت او از مغولان باشد. قاعدتاً به کارگیری روشهای دیگر در تحلیل ساختار قدرت شاید در این زمینه بتواند نتایج جامعتری به دست دهد که جوینی خواهناخواه در خدمت قدرت و توجیه کننده آن بوده است.

پی‌نوشت

۱. درباره روش‌شناسی آن مقاله (ر.ک. امن‌خانی، ۱۳۹۵: ۶۵-۶۷).
۲. مغولان در اجرای بندهای دیگری از یاسا نیز دچار تردید، و ناگزیر شدند یاسا را بازبینی کنند؛ ممنوعیت در آب رفتن و شستشو در آن، ذبح گوسفند، تعمیم زندگی شبانی و چادرنشینی و شکار

تحلیل نقش و جایگاه نهادهای قدرت در ماجرا خروج تارابی

- در سطح جهان از مواردی بود که بین مغلولان بویژه در بین جفتای و اوکتای سخت محل نزاع بود (ر.ک. خسروی، ۱۳۹۴: ۱۱-۱۳).
۳. نمونه‌های متعددی از این نوع نگاه مغلولان به مردم، صنعتگران و صنایع در تاریخ آمده است (ر.ک. اقبال آشتیانی، ۱۳۷۶: ۷۶ - ۷۷).
۴. مراد کسانی است که در کارهای جنگی مانند پرکردن خندقها و انباشتن رودخانه‌ها و خراب کردن حصارها از آنها استفاده می‌شده است.
۵. این مشاوران یلوچ خوانده می‌شدند.
۶. در سال ۶۲۲ ه.ق، که چنگیز پس از حمله به ایران به چین بازگشت، یلوچوت سای موفق شد با رواج همین تفکر جمع زیادی از هموطنانش را از زیر تیغ مغول نجات دهد (ر.ک. اقبال آشتیانی، ۱۳۷۶: ۷۷).
۷. پس از انتشار مکاتبات خواجه رشید الدین فضل الله همدانی دیگر تردیدی نیست که اصلاحات غازان خان، ابداع و ابتکار این وزیر بر جسته و فرهیخته بوده است. وی در نامه‌ای به فرزندش، شهاب الدین، والی خوزستان این عقیده و باور را بیان کرده است که حفظ رفاه رعیت تا یک سطح مشخص، ضرورت کامل دارد؛ چرا که ایشان مالیات دهنگان عمده هستند (ر.ک. بویل، ۱۳۸۹: ۱۸۶/۵).
۸. جوینی در تاریخ جهانگشا به این مسئله اشاره می‌کند و در توصیف شهرها پیش از حمله مغول، آن را گوشزد می‌کند که شهرهای بلاد شرقی مقر و محل اقامت روحانیان و دانشمندان علوم دینی هستند و فقهیان و دانشمندان علوم دینی در این شهرها مسکن گزیده‌اند. وی بخارا را قبه اسلام بین بلاد شرقی می‌خواند و به مثابه مدینه‌السلام (ر.ک. جوینی، ۱۳۸۵، ۱/۷۵). و به این شکل آن شهر را در موازنۀ شهرهای بزرگ خلافت عباسی قرار می‌دهد.
۹. این خانواده در زمان حمله مغول و حکومت ترکان خاتون بر خوارزم در زندان این شهر بودند. ترکان خاتون با اینکه از چنگیزخان امان یافته بود، سران زندانی از جمله صدر جهان و خانواده‌اش را به قتل رساند و از شهر گریخت.
۱۰. منابع مختلف درباره تاریخ و دلیل قتل شیخ مجdal الدین بغدادی و مدفن او اطلاعات متفاوت و متناقضی به دست می‌دهند.
۱۱. طبق سنت مغلولان پیش از مرگ چنگیز امپراتوری وی بین پسرانش تقسیم شد. حدود خوارزم تا بلغار در روسیه به جوچی، نواحی ایمیل و قوناق در ترکستان به اوکتای و نواحی شرقی ممالک اوکتای به تولوی و ترکستان غربی تا حدود ماوراء النهر تا حدود جیحون به جفتای واکذار شد.
۱۲. در این داستان پیران به «بازور جادو» می‌گوید بر تیغ کوه رو و یکی برف و سرما و بادی دمان بریشان برآور هم اندر زمان پهلوانان ایران زمین از زمهریر و سرما از کازار فرو می‌مانند تا اینکه رهام به راهنمایی مرد دانش پژوه بر ستیغ کوه می‌رود و بازور جادو را نابود می‌کند (ر.ک. فردوسی، ۱۳۸۶: ۳/۱۲۷-۱۲۹).

منابع

۱۳. علم «یای» با بهکارگیری سنگباران یا حجرالمطر انجام می‌شده است که «جده» یا «یده» نام داشت. مغولان معتقد بودند هر وقت بخواهند با استفاده از این سنگ می‌توانند با بههم مالیدن یا در آب انداختن آن و خواندن اوراد مخصوص بر آن، باران و برف باران تولید کنند. کسی که این عمل را می‌دانست، «یایچی» یا «یده‌چی» نامیده می‌شد (ر.ک. بیانی، ۱۳۷۰: ۲۱/۱). احتمالاً مغولان از این سنگ برای شفای بیماران نیز استفاده می‌کردند (ر.ک. اشپولر، ۱۳۷۴: ۱۷۷-۱۷۸).

- آژند، یعقوب؛ «*قیام تارابی*» کیهان فرهنگی؛ س، ۳، ش ۱ (فروردین ۱۳۶۵)، ص ۱۷-۲۰.
- اشپولر، برتولد؛ *تاریخ مغول در ایران*؛ ترجمه محمد میرآفتاب؛ چ پنجم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
- اقبال آشتیانی، عباس؛ *تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری*؛ تهران: نامک، ۱۳۷۶.
- امن‌خانی، عیسی؛ «نگاهی انتقادی به پژوهش‌های شالوده‌شکنانه در ایران»، *فصلنامه نقد ادبی*؛ س ۹، ش ۳۴ (تابستان ۱۳۹۵)، ص ۶۳-۹۰.
- بارتولد، و.و؛ *ترکستان نامه: ترکستان در عهد هجوم مغول*؛ ترجمه کریم کشاورز، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
- بایمتاف، لقمان؛ «ضدیت دو تمایل سیاسی-اجتماعی در دولت مغول (بررسی موردی عملکرد محمود یلواج)»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*؛ ش ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ (تیر و مرداد و شهریور ۱۳۸۳)، ص ۱۴۸-۱۵۱.
- بایمتاف، لقمان؛ «نقش شیخ شمس الدین محبوبی در شورش محمود تارابی»، ترجمه محمدعلی‌زاده، *ایران‌شناخت*؛ زمستان، ش ۱۵، ۱۳۷۸؛ ص ۱۰۰-۱۱۹.
- بویل، جی.ا؛ *تاریخ ایران کمبیریچ*؛ ترجمه تیمور قادری؛ تهران: انتشارات مهتاب، ۱۳۸۹. ج پنجم (قسمت دوم).
- بیانی، شیرین؛ *دین و دولت در ایران عهد مغول*؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ج اول ۱۳۷۰، ج دوم ۱۳۷۱، ج سوم ۱۳۷۵.
- بیانی، شیرین؛ *مغولان و حکومت ایلخانی در ایران*؛ ج هشتم، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۹.
- پتروفسکی، آی. پی؛ «اوضاع اجتماعی-اقتصادی ایران در دوره ایلخانان»؛ ترجمه حسن انوشه، *تاریخ ایران کمبیریچ*، گردآورنده جی. آ. بویل، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶، ص ۴۵۳-۵۰۹.

تحلیل نقش و جایگاه نهادهای قدرت در ماجراخ خروج تارابی

- جوینی، عطاملک بن محمد؛ *تاریخ جهانگشای جوینی*؛ تصحیح محمد قزوینی، چ چهارم، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۸۵.
- جهانگرد، فرانک؛ «مطالعه خروج تارابی در بافت فرهنگی و اجتماعی» *فصلنامه پژوهش‌های ادبی*؛ س ۱۲، ش ۴۹، پاییز ۱۳۹۴، ص ۹ - ۳۰.
- حسن‌زاده، اسماعیل؛ *تاریخ ایران در عهد خوارزمشاهیان*؛ سه دمه واپسین؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه، ۱۳۹۲.
- خسروی، ابراهیم و پژمان افخمی؛ «عوامل بازدارنده و مشکلات اجرای یاسا در ایران عهد ایلخانان (۶۵۶-۷۴۰ق)» *خردنامه*؛ س ۵، ش ۱۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۴، ص ۱ - ۲۹.
- *دانیره المعرف* بزرگ اسلامی؛ ج ۱، «آل برهان»، مقاله ش ۳۸۳، زیر نظر کاظم بجنوردی، تهران: مرکز دایرۀ المعرف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۴.
- دهقانیان، جواد و نجمه دری؛ «بازخوانی ذکر خروج تارابی براساس رویکرد شالوده شکنی»، *فصلنامه پژوهش‌های ادبی*؛ س ۸، ش ۳۳، پاییز ۱۳۹۰، ص ۵۷ - ۷۶.
- رضوی، سیدابوالفضل؛ *شهر، سیاست و اقتصاد در عهد ایلخانان*؛ تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۸.
- عباسی، جواد؛ «مرای مغول و اسلامگرایی در دوره ایلخانان» *پژوهشنامه علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی*؛ ش ۳۸، تابستان ۱۳۸۲، ص ۸۷ - ۱۱۰.
- فردوسی، ابوالقاسم؛ *شاہنامه*؛ به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دایرۀ المعرف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۶.
- میرجعفری، حسین و مجید صادقانی و ندا عظیمی زواره؛ *لایه‌های اجتماعی ایران در عهد مغول*؛ اصفهان: بهشتیان، ۱۳۸۹.
- نفیسی، سعید؛ *ماه نخسب*؛ چ دوم، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۳۴.